



سیاست ضد مذهبی بنی امیه

اسف‌انگیزترین فراز تاریخ اسلام ، حکومت بنی‌امیه در واقع حکومت اسلامی نبود و بسیاری از آئین‌های جاهلی مخصوصاً نژادپرستی را زنده کرد .

تاریخ اسلام ، از آغازین اصل را ثابت کرده است که اسلام هر گاه رویاروی بادشمن درگیر بوده است ، همیشه غالب و پیروز بوده است زیرا يك قانون کلی است که : باطل یارای مقاومت در مقابل حق راندارد .

واگردشمن لباس خود را عوض کرده است و لباس دوست برتن می‌نموده و خود را مدافع اسلام قلمداد می‌کرده است ، در آن صورت اسلام در اوج شکوه و قدرت خود از درون مسخ شده و حقیقت و حیانتش را از دست می‌داده و هالك‌ترین و صمیمی‌ترین یاران و رهبران‌ش را با شمشیر خودش قربانی می‌کرده است .

بنی‌امیه ، هنگامی که دشمن آشکار اسلام بودند و پتهای لات و هبل را در دست داشتند و شعارشان « اعل هبل ، اعل هبل ، اعل هبل » « زنده باد بت هبل بود ، سرنوشتشان

شکست و رسوائی بدر و خندق بود ولی همینکه لباس خود را عوض کردند و در لباس دوست ظاهر شدند ، خانه ابوسفیان پناه اسلام گردید و یزید فرزندش ، مجاهد بزرگ ! ، و فرزند دیگرش معاویه ، صحابی پیغمبر و دانی مؤمنان و کاتب وحی شدند و بجای بت هبل ، به « الله » قسم خوردند! و در شام پرچم توحید را برافراشتند و در « صفین » قرآن را روی نیره ها بلند کردند ، توانستند شکست بدر را در صفین جبران کنند و در فرات از اسلام به شدت انتقام بگیرند و با شمشیر اسلام ، فرزندان اسلام را بخون بکشند !

در نتیجه اسلام را از داخل به خطر انداختند و چنان ضربه مهلک بر کمر اسلام وارد آوردند که هنوز هم که هنوز است ، اسلام نتوانسته از زیر این ضربات سنگین کمر راست کند . این بود که پیشرفت اسلام بکلی متوقف شد و چرخهای عظیم جامعه اسلامی از حرکت افتاد ، بنی امیه سیاست غیر اسلامی و غیر انسانی در پیش گرفتند و اختلاف شدید بین عرب و عجم بوجود آوردند .

رفتار بنی امیه با موالی

حکومت ضد دینی ، بنی امیه ، برای آزادگان و موالی بهیچوجه قابل تحمل نبود زیرا بنای حکومت اشرافی بنی امیه بر کوچک شماری (عجم) و برتری نژاد (عرب) نهاده شده بود : نظام حکومت اشرافی بنی امیه ، موالی را مانند بردگان درم خرید از تمام حقوق و مزایا و شئون مدنی و اجتماعی محروم می داشت و بدینگونه تحقیر و همه گونه جور و استبداد بانام موالی پیوسته بود عرب اموی معتقد بود که : « کسی که خون خالص عربی در رگ و ریشه او باشد برای سروری و فرمانروایی و پیشوایی خلق شده و سایر ملل عموماً برای خدمتگزاری و کارهای پست آفریده شده اند » و بر مسلمانان غیر عرب (موالی) مباحات کرده و می گفت : « نه تنها ما شمارا از بردگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه از پلیدی کفر و شرک نجات داده ، مسلمان کردیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم . ما شمارا با شمشیر سعادت مند ساختیم و با زنجیر به بهشت کشاندیم ما برای راهنمایی شما خود را فدا کردیم خدا ما را مأمور کرد تا خود را برای راهنمایی شما به کشتن بدهیم و شمارا اسیر کرده آزاد سازیم » (۱)

موالی بهیچ کار آبرومندی نمی توانستند ، مشغول بشوند و حق نداشتند سلاح بسازند و بر اسب سوار شوند ، در جنگ آنها را در شمار سواران راه نمی دادند پیاده شان به جنگ می بردند و غالباً از آنچه ، زرق و عطای جنگجویان بود نیز بهره نمی دادند و گمان می کردند

موالی برای کارهای پست آفریده شده‌اند و برای این آفریده شده‌اند که راه عرب را بروند و آموزه او را رفوکنند و جامه او را بدوزند (۲)

می‌گویند: روزی عرب اموی بایکی از موالی برای رفع اختلاف نزد « عبدالله بن عامر»، والی عراق رفتند، مولا گفت: « خداوند امثال تو را از میان ما بردارد» عرب گفت « خداوند امثال تو را در میان ما زیاد کند» و چون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند گفت: « چه بهتر که امثال او زیاد شوند تا کوچپه‌های ما را جاروب کنند و چکمه‌های ما را بدوزند و برای ما پارچه بیافند» (۳) بهمین جهت مثلی در عرب پدید آمد که معلم و جولا و بافنده احمقند (۴) عجیب است این مثل بعدها بصورت روایت نیز درآمده (۵) و اساس فتوا قرار گرفته است. امویان استخدام موالی را برای خود ننگ و عار می‌شمردند و از رفت آمد و معاشرت با آنان اجتناب می‌ورزیدند و مراده با موالی را دلیل پستی و رذالت می‌دانستند و از ابتدا (درنماز) به فقیهان موالی اکراه داشتند. (۶) دریک صف با موالی نمی‌ایستادند و اگر عربی می‌مرد، مولا نمی‌توانست با دیگران بر جنازه او نماز بگذارد، هنگام مهمانی، مولی را و لوائیکه با فضل و تقوا بود، سرفره نمی‌نشانند بلکه او را سرراه می‌نشانند تا مردم بدانند که او عرب نیست (۷) موالی با عهده جامعه اسلامی را بردوش داشتند، زحمت کارهای کشاورزی پیشه‌وری و بازرگانی بر عهده گرفته بودند و عرب اموی جز به جنگ و غارت و غنیمت نمی‌اندیشید (۸)

راغب اصفهانی، می‌نویسد: « وقتی عربی از بازار بخانه برمی‌گشت هر متاعی که در دست داشت بهر یک از موالی که در راه می‌دید تحمیل می‌کرد که بلاعوض و بدون چون و چرا برایش حمل کند. اگر عربی پیاده، یکی از موالی را سواره می‌یافت مولا مجبور بود پیاده شود و مرکوب خود را در اختیار عرب بگذارد و خود در رکابش پیاده حرکت کند! و هر کس می‌خواست زنی از موالی اختیار کند، بدون اطلاع پدر و مادر و کسان زن، او را به عقد ازدواج خود درمی‌آورد و از طرف حکومت وقت هم سرزنش نمی‌شد. (۹)

ولی موالی حق نداشتند از اعراب و لوعرب بیابانی و بی‌نام و نشان باشد زنی بگیرند ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب معروف «**اغانی**» می‌نویسد « یکی از موالی دختری از اعراب « بنی سلیم» به زنی گرفت. « محمد بن بشیر خارجی» به مدینه رهسپار شد و شکایت

۲ و ۳ - العقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۴ - ۴۱۳

۴ - ان الحق فی الحیاکه و المعلمین و الفزالین - تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۷۴

۵ - حتی بمضیها طبق آن فتوا داده‌اند. ۶ - نهضت سقویه تألیف دکتر ممتحن

صفحه ۱۴۶ ۷ - تاریخ تمدن اسلام، ج ۴ ص ۷۱ ۸ - تاریخ ایران، زرین

کوب صفحه ۳۷۹ ۹ - محاضرات الادباء و محاورات الشعراء ج ۱ صفحه ۲۲۰

کرد ، والی مأمور فرستاد و میان زن و شوهر جدائی انداخت و امر کرد تا دوستانه تازبانه به مرد زدند و به نصیحت ، موی سروا برو و ریش او را تراشیدند .

آن وقت سعادت کننده « محمد بن بشیر » خوشحال شد . در این باره گفت :

قضیت بسنة . حکمت عدلا
ولم ترث الحكومة من بعید !
و فی المآتین للمولی نکال
و فی سلب الحوایج والحدود ...

یعنی : « به روش آباء و اجداد داوری کردی و با عدالت حکم دادی ، تو حکومت را از نزدیکان به ارث برده‌ای . دوستانه تازبانه برای آن مولا عذابی سخت بود همچنین تراشیدن ریش و ابروی او . اگر پادشاه آنها (موالی) دختران کسری باشد ، باز فزونیتر می‌خواهند . چه حتی که موافق انصاف باشد از این بهتر است که کنیزان با بندگان همسر باشند ! (۱۰) در زمان بنی امیه ، موالی را احمر (قرمز پوست) می‌گفتند و در فرهنگ عرب ، هر عجمی (۱۱) احمر لقب داشت (۱۲) و نیز عرب را « علوج » به معنی خدا شناس و نادان می‌خواندند. (۱۳)

هر عربی را که مادر او ایرانی یا رومی و خلاصه غیر عرب بود « هجین » می‌نامیدند و می‌گفتند « هجین » کسی است که مادرش کنیز باشد زیرا در تبار او عیب و نقص است .

گویند : عربی ، پیش قاضی رفت و گفت : پدرم مرد من و برادرم مانند ایم . سپس با انگشت بروی زمین خط کشید و خودش و برادرش را یک طرف نشان داد و آنگاه خط دیگری کشید و گفت : از پدرم یک نفر « هجین » هم باقی مانده است حالا میراث ما چطور باید تقسیم شود ؟

قاضی گفت : میراث شما سه قسمت می‌شود .

عرب گفت : مثل اینکه متوجه نشدید گفتم که من و برادرم مانده ایم و بعلاوه یک نفر دیگر که « هجین » است قاضی دوباره گفت : میراث بالسویه تقسیم می‌شود عرب با حیرت و تعجب گفت : آیا « هجین » هم مثل ما ارث می‌برد ؟ قاضی گفت : آری .
عرب خشمگین شد و گفت : برو فقه یاد بگیر بخدا تو در بیابان خاله نداری ، یعنی مادر تو هم کنیز بوده که در صحرا و بیابان خواهر نداشته است . (۱۴)

۱۰ - اغانی ج ۱۴ صفحه ۱۵۰

۱۱ - کلمه عجم از اعجم است که به معنی کنگ و بی نژاد می‌باشد : در اصطلاح بر بیگانه و اجنبی اطلاق شده است و چون ایرانیان نخستین قوم بیگانه‌ای بودند که اعراب با آنها رابطه پیدا کردند از این رو کلمه عجم و اعجمی خاص ایرانیان گشت تاریخ تمدن ج ۲ ص ۱۴

۱۲ - تاریخ تمدن اسلام ج ۳ ص ۵۵

۱۳ - به کتب لغت مراجعه شود

۱۴ - اغانی ج ۱۴ ص ۱۵۱

روی این اصل ، بنی امیه با غیر عرب ، حتی الامکان آمیزش نمی کردند و خلافت را بر سرکنیز (غیرعرب) حرام می کردند اگرچه پدرش قرشی باشد . (۱۵)

بدین جهت ، همینکه « زید بن علی بن الحسین (ع) » برای انتزاع خلافت از بنی امیه قیام کرد ، هشام اموی بدو چنین نوشت « شنیده ام هوای خلافت بر سرداری تو که مادرت کنیز است چگونه می توانی چنین مقام را دارا شوی ! (۱۶)

اهانتها و خواریهایی که اعراب اموی بر موالی روا داشتند ، در کتابهای ادبی و تاریخی به چشم می خورد و مظالم و جنایات و تبهکاریهای این دودمان کثیف و ستم پیشه را نمایان می سازد . حجاج بن یوسف ثقفی - عامل بنی امیه ، دستهای موالی را داغ می کرد و علامت می گذاشت تا این طبقه از سایر طبقات شناخته شوند ، شاعری که از عرب در مقام مذمت موالی به داغ کردن آنان در زمان حجاج اشاره کرده ومی گوید :

لو كان حياله الحجاج ما سلمت صبيحة يده من وسم حجاج

یعنی: اگر حجاج زنده بود ، دست او (مولا) از نشان داغ حجاج سالم نمی ماند . (۱۷)
حقیقت این است که حکومت بنی امیه حکومت اسلامی نبود که عموم مسلمانان را از سیاه حبشی گرفته تا سید قریشی یکسان و متساوی بشناسد ، بلکه يك حکومت نژادپرست اشرافی و عربی بود که هیچ شباهتی با حکومت معنوی اسلام نداشت و لذا باید حساب اسلام و مسلمانان راستین را از حساب عربهای اموی تفکیک کرد و کارهای زشت و اعمال ناپسند این سلاطین خلیفه نما هیچ ربطی به اسلام و مسلمین ندارد بقول « احمد امین مصری » : اگر عرب را متعصب و مخالف اسلام می دانیم مقصود ما تمام آنها نیست ، زیرا بعضی از پرهیزکاران آنها به تعالیم اسلام عمل کرده ، مزیت مردم را در فضیلت و معوا می دانستند ، نه عنبر و نژاد . (۱۸)

خوشبختانه ایرانیان تا آن موقع اسلام را خوب شناخته بودند و نیک می دانستند که کارهای سلاطین و خلفای اموی هیچ ربطی به اسلام ندارد آنان دشمن خطرناک اسلام و مسلمین می باشند و اعمال ناشایست خلفای جور و برخی از اعراب اموی را نباید بحساب مسلمانان گذاشت . آنان خواستار حکومت واقعی اسلام بودند ، روی این اصل مبارزه با حکومت غصبی و غیر اسلامی اموی را وظیفه خود می دانستند و برای برانداختن این دودمان کثیف مبارزات پی گیری را آغاز نمودند و در ره نهضتی که بر ضد خلافت به وجود می آمد شرکت داشتند بالاخره ، تابی امیه را ریشه کن نکردند ازها ننشستند . ■

۱۵ - عقد الفرید ج ۳ ص ۲۹۷ ۱۶ - تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۷۳

۱۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۳۳

۱۸ - ضحی الاسلام احمد امین مصری ج ۱ ص ۲۳